

Theological jurisprudential works on the issue of Velayat-e-Faqih¹

Mehri Ghasemi

PhD., Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. Mehrihasemi¹@ yahoo.com

Seyed Mohammad Mehdi Ahmadi

Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran (**Corresponding Author**).
Dr.mh.ahmahi@gmail.com

Abstract

The political guardianship of jurisconsults are dignity of imamate Is dignities in shiitels thought. The discussion of imamate and jurisconsult guardianship is propounded at scientificallie Is letters in absence epoch. however it decrease the gravity of discussion but it's important to scientific and political assembly. This letter reach to descriptive analytic findig to being jurisconsults guardianship verbal effects. The verbal meaning of jurisconsult guardianship is jurisprudence quran not jurisprudence idiomatic that make people's society. The necessity of that has proving by kindness method at the absence epoch. legitimacy of guardianship place is for the leader of Amiralmuslemin is divine manifestation. The guardianship's leader of people is being continual as long as the description. The people of a powerful, conscious and intelligent nation are obliged to obey the leader of all Muslims in the world. The Shari/a rules are obedience to guidance and following the rule of reason. And the obligation of the people to obey Velayat-e-Faqih is absolute and there is no need to argue with narrative evidence, because the government has no power of attorney in the eyes of the people. This is the source of the legitimacy of the system and all government institutions, The laws of the country are legitimized by the enforcement of the Supreme Leader.

keyword: Velayat-e-Faqih, Leadership, The Age of Absence, Speech, Jurisprudence.

آثار فقهی کلامی مسأله ولایت فقیه^۱

مهري قاسمی

دکتری، فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران. Mehrihasemi۶۴@yahoo.com

سید محمدمهدی احمدی

استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول).

Dr.mh.ahmahi@gmail.com

چکیده

هدف پژوهش حاضر بررسی آثار فقهی کلامی مسأله ولایت فقیه است. روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که ولایت فقیه پویا، متحرک و سازنده جامعه انسانی است. بایستگی آن در عصر غیبت بر اساس قاعده لطف به اثبات رسیده است. مبنای مشروعیت مقام ولایت برای ولی امر مسلمین، تجلی الهی می‌باشد. ثقل بحث مسأله ولایت فقیه مبنا و دلیل مشروعیت ولایت فقیه است که بررسی بحث مشروعیت فقط در علم کلام و به نوعی به اصول دین و بحث توحید و فعل الهی بازگشت دارد، متصور است. همه مسلمانان جهان موظف به اطاعت از ولی هستند. حکومت ولایت فقیه براساس کلامی بودن، به همه شوون جامعه اسلامی تعمیم دارد، به نوعی به مبحث توحید و فعل الهی مربوط شده و ایمان و پذیرش ولایت باید در اعتقادات مکلفان باشد و به مسائل و فروع فقهی ربطی پیدا نمی‌کند.

کلیدواژه‌ها: ولایت فقیه، امامت، عصر غیبت، کلام، فقه.

^۱ تاریخ ارسال: ۱۳۹۹/۰۱/۲۴؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹

۱- مقدمه

در دین مبین اسلام، انتقال عنوان امامت عام در زمان غیبت با توجه به ابدی و جاودانه بودن و همه‌جانبه بودن دین اسلام، مسکوت نیست، زیرا احتمال سکوت و بی‌تفاوتی در این زمینه، به معنای بی‌تفاوتی خدای متعال نسبت به حفظ و استمرار اسلام و مسلمین است، در حالی که اسلام خاتم دین برای حیات بشر است. بنابراین، انتقال عنوان امامت و رهبری امت اسلام در عصر غیبت قطعی است. فقهاء و متکلمین در آثار فقهی و کلامی خود دلائلی را برای اثبات حکومت اسلام پس از دوران رسالت آورده‌اند، همان دلایل را درباره زعامت و ولایت فقیه، در دوران غیبت نیز مورد اشاره قرار داده‌اند، زیرا احکام انتظامی اسلام مخصوص عهد رسالت ختمی مرتبت (ص) و عهد حضور ائمه معصومین (ع) نبوده است. بنابراین، باید حاکمیت اسلام تداوم داشته باشد و مسئولیت اجرایی این تداوم به ضرورت عقلی در عصر غیبت تنها برای فقیه جامع‌الشرایط متصور است. اختلاف نظرات در بحث ولایت فقیه ریشه در پذیرش مبانی وجود در منابع دینی دارد؛ از جمله بحث انتصابی بودن و یا انتخابی بودن ولایت فقیه و یا پذیرفتن ولایت فقیه وظیفه و حکمی تکلیفی و یا حکم وضعی و با صبغه مسأله ولایت فقیه کلامی و یا فقهی است؟ مطرح شده است.

۲- مفهوم‌شناسی

۲-۱- ولایت در لغت

ولاء به معنای آزاد شده، پیوستگی و نزدیکی و عهده‌دار زبان دیگری شدن است (صدوق، ۱۴۰۹ق، ج ۴، ص ۱۷۱). الولایه: مصدر الموالاه، و الولایه مصدر الوالی (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۸، ص ۳۶۵). ولایه را در آیه «هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا» (کهف، ۴۴) ولایت به کسر واو به معنی نصرت و به فتح واو به معنی توكلی امر بوده و به قولی هر دو یکی و حقیقتش توكلی امر است. مراد از آن در آیه، تسلط و تدبیر می‌باشد (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۲۵۴). در صحاح اللغه آمده است: الْوَلِيُّ به معنی قُرب و نزدیک شدن می‌باشد، وَكَلِيَ ضِدَّ دَشْمَنِ بُوْدِهِ و از همین معنی توكلی استعمال شده است. موكلی به آزاد کننده، آزاد شده، پسر عمو، یاری کننده و همسایه گویند. وَكَلِيَ به داماد گویند. هر کس امر کسی را متکفل گردد و از عهده انجام آن برآید، ولی او خواهد بود (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۵۲۹). ولایت در لغت یک معنی (قرب و نزدیکی) بیشتر ندارد، مابقی همگی موارد و مصادیق آن است. بعضی خیال کرده‌اند که ولایت معانی مختلفی دارد، مثلاً گفته‌اند: یکی از معانی آن نصرت است، «إِنَّمَا وَكَلَيْتُمُ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ» (مائده، ۵۵)، یعنی ناصر شما خدا و رسول خدا (ص) است. یا اینکه گفته‌اند: به معنی مُحب، آزاد کننده، آزاد شده است، یا اقوامی که با انسان نزدیکی دارند (نزدیکی نسبی، زمانی یا مکانی) یا دو نفری که با یکدیگر شرکت می‌کنند، هر کدام را ولی دیگری می‌گویند (تهرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۵).

۲-۲- ولایت در اصطلاح فقه و کلام

در یک تقسیم‌بندی کلی، معانی لغوی ولایت را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: قرابت یا نزدیکی، محبت یا دوستی، نصرت یا یاری، حکومت یا تصدی امر. سه مفهوم ابتدایی «ولایت» مورد توجه نیست و آنچه از این واژه در معنای اصطلاحی اراده شده است با مفهوم چهارم، یعنی حکومت یا تصدی امر، ارتباط پیدا می‌کند (مؤمن قمی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۶). امام خمینی فرموده‌اند: «ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس» (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۴۰). در اصطلاح مراد از واژه «ولایت» به معنای سرپرستی و صاحب اختیار بودن است که مرتبه بالای آن

۱- «الْوَلِيُّ: مِثْلُ فُلْسِ الْعَدُوِّ. يُقَالُ مِنْهُ: تَوَلَّاهُ. وَ الْمَوْلِيُّ: الْمُعْتَقُ، وَ الْمُعْتَقُ، وَ ابْنُ الْعَمِّ، وَ النَّاصِرُ، وَ الْجَارُ، وَ الْوَلِيُّ: الصِّهْرُ، وَ كُلُّ مَنْ وَكَلِيَ أَمْرًا وَاحِدًا فَهُوَ وَكَلِيٌّ»

برای پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) از سوی خداوند ثابت گردیده و برای فقیه مرتبه‌ای از آن قابل اثبات است. چنانکه مرتبه نازل‌های از آن برای پدر و جد نسبت به اولاد، ثابت می‌باشد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۴۳۸). در ابواب کتاب‌های فقهی، از ولایت، سخن بسیار به میان آمده است؛ از قبیل: در شروط متعاقدين، از ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر، سفیه و مجنون، در کتاب قصاص، از ولایت اولیای دم در قصاص، یا أخذ دیه، در کتاب وصیت، از ولایت وصی در چیزها و موردهای یاد شده در متن وصیت‌نامه؛ در کتاب وقف، از ولایت متولی وقف در اوقاف عامه؛ در احکام اموات، از اولیای میت که در قیام به غسل، کفن، دفن و غیره ولایت دارند. در کتاب صلوات از ولایت پسر بزرگ‌تر در گزاردن نماز و گرفتن روزه‌های پدر؛ در بسیاری از باب‌های فقه، از ولایت حاکم شرع، یا حاکم عادل مشروع در امور حسبیه، یا در کارها و حوزه‌های سیاسی و اجتماعی مردم بحث شده است. سخن از ولایت حاکم عادل مشروع در متن‌های فقهی، در جاهایی است که اجرای حکم شرعی، بستگی به حضور و اجازه حاکم و در حوزه اختیارات وی باشد. با اندکی تأمل در احکام سیاسی و اجتماعی اسلام، به دست می‌آید که بخش گسترده‌ای از حکم‌ها و دستورهای شرع در راستای همین احکام ولایت است. خطوط اساسی فقه سیاسی در منابع دینی ما وجود دارد، اما به دلیل آنکه برای فقهای شیعه در زمان پس از غیبت کبرا، زمینه اجرای احکام حکومتی اسلام وجود نداشت و پیوسته حاکمیت در اختیار حاکمان جور قرار داشت، از این‌رو، در ابواب گوناگون فقه، اندیشه سیاسی شیعه به صورتی گذرا و مجمل و بعضاً قدری مفصل مطرح شده است. بیشتر این مباحث موضوعاتی همچون شرح وظایف حاکم اسلام و حوزه‌های مرتبط مانند تبیین و اجرای احکام فقهی، تبیین و اجرای احکام حکومتی را بررسی کرده‌اند (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۸۱۰).^۲

قرآن کریم^۳ صریحاً دستور می‌دهد که گروهی از مسلمین می‌بایست در دین تفقه کنند و دیگران را از تفقه خود بهره‌مند سازند. به مسلمانان می‌گوید که در فهم دین سطحی نباشند، عمیق فکر کنند، به معنا و روح دستورها پی برند (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۸۶). به کسی فقیه گفته می‌شود که توانایی فعلی برای استخراج احکام شرعی و قوانین کلی اسلام، از منابع اولیه آن یعنی «کتاب، سنت، اجماع و عقل» را داشته باشد (مصباح، ۱۳۹۰، ص ۱۵۵؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۳).

معنای لغوی «فقه»، بصیرت کامل نسبت به کل دین و مجموعه آنچه که خداوند برای هدایت بشر فرستاده، است. این مجموعه شامل عقاید، اخلاق و احکام می‌باشد. معنای اصطلاحی «فقه»، علم به احکام و مقررات فرعی شرعی از روی ادله است (پیشه‌فرد، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶-۱۲۷). امروزه انصراف و تبادر فقه به همین معنای دوم می‌باشد (ابوحیب، ۱۴۰۸ق، ص ۲۸۹) و کاربرد آن در معنای لغوی نیازمند قرینه است.

بنابراین، فقه در معنای عام، عبارت است از شناخت و ادراک مجموعه قوانین و احکامی که خداوند، توسط فرشته وحی بر پیامبر اسلام(ص) در همه زمینه‌های مورد نیاز بشر، نازل کرده است که ناظر به همه نیازهای واقعی بشر در زمینه رشد و تعالی معنوی همراه با سعادت انسان را بنمایاند و روشن سازد. بدیهی است که چنین مجموعه‌ای نمی‌تواند به همه جزئیات زندگی بشر و نیازمندی‌های فرعی و ثانوی او در طول تاریخ بپردازد. بلکه باید، نیازهای

۱ - «حسبه» در لغت به معنای شمارش و در اصطلاح فقهای اهل سنت عبارت است از: «بپا داشتن معروف و جلوگیری از رواج فساد و زشتی در میان جامعه، که با امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای فردی بوده و بر همگان واجب است، ولی حسبه وظیفه‌ای است که تنها بر جمعی که از جانب حکومت و ولی امر تعیین می‌شوند، واجب می‌شود. در اصطلاح فقهای شیعه عبارت از اموری است که شارع اسلام راضی به ترک آنها نیست و به هر نحوی باید اقامه شود و بر زمین نماند و چون مسئول خاصی ندارد، بر حاکم شرع لازم است که انجام آن را شخصاً یا به وسیله نائبان خود به عهده گیرد، نظیر تصدای امور غایبین، قاصرین و محجورین مانند اطفال و ایتم و همچنین مبارزه با مفسدات اخلاقی و اجتماعی و نهی از منکر و امر به معروف، و در واقع دایره حسبه نزد فقهای امامیه از دایره آن نزد فقهای اهل سنت گسترده‌تر است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۳۹).

۲ - «إقامة الحدود فهو إلى سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله تعالى و هم أئمة الهدى من آل محمد ع و من نصبوه لذلك من الأمراء و الحکام و قد فوضوا النظر فيه إلى فقهاء شيعتهم...» (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۸۱۰).

۳ - «قُلْ لَا نَفْرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه، ۱۲۲).

اصولی و زیربنایی انسان را مورد توجه قرار دهد و قوانین و احکام کلی و عامی را ارائه نماید که در هر عصر و در میان هر نسل به تناسب شرایط و ویژگی‌هایش، مسائل فرعی و ثانوی مورد استنباط فقیهان قرار گیرد و در پرتو چنین شیوه‌ای است که یک قانون می‌تواند حیات اجتماعی، کاربرد و صلاحیت عملی خود را در کوران تحولات زندگی انسان حفظ نماید (شاهرودی، ۱۳۷۲، ص ۴۷۵).

«فقیه» اصطلاحی است بر کسانی که فارغ از برخی دیگر دانش‌های اسلامی، دانش فقه آموخته‌اند و در آن صاحب‌نظر شده‌اند. در روایات شیعی، فقیه «وارث انبیاء است»؛ افزون بر صاحب‌نظری در فقه، فهم روح دین و بصیرتی برخاسته از تقوا و خشیت الهی، می‌طلبد (مقام معظم رهبری، ۱۴۱۸ق، ص ۴). بنابراین، «ولایت فقیه» به معنای ریاست و زمامداری فردی است که می‌تواند با مراجعه به منابع اسلامی، احکام و قوانین عملی فردی و اجتماعی را استخراج و استنباط نماید. البته باید توجه شود که فقاهت به تنهایی برای پذیرش مسئولیت زمامداری جامعه کافی نیست، بلکه تحقق شروط متعدد دیگری^۱ نیز ضرورت دارد (منصور، ۱۳۷۷، ص ۲۵، ۶۶). فقه اصطلاحی در قبال فقه قرآنی به این معنا نیست که این دو در برابر هم جبهه‌بندی دارند، و یکدیگر را نفی می‌کنند. بلکه می‌تواند یکی از آن دو خاص و دیگری عام باشد، و به گفته اصولیان، میان خاص و عام تعارض نیست. فقهی که در امور محدود و ابعاد خاصی از نظرگاه‌ها و خواسته‌های شریعت محدود شده باشد و پرداختن به سایر ابعاد را نفی کند و یا نادیده انگارد، و یا از حیطه رسالت و مسئولیت خویش بیرون پندارد، قابل جمع با فقه قرآنی (ادراک کلی و همه‌جانبه و عمیق شریعت و وحی در همه ابعاد) نیست (شاهرودی، ۱۳۷۲، ص ۴۷۳).

ولایت فقیه از شئون ولایت و امامت است که از اصول مذهب می‌باشد. با این تفاوت که احکام مربوط به ولایت فقیه مانند سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شوند و کسی که به نظر خود بر اساس استدلال و برهان به عدم پذیرش ولایت فقیه رسیده، معذور است (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۷). ولایت، در علم کلام به معنای امامت به کار می‌رود. مسأله اعتقادی است، نه عملی و فقهی. مراد از ولایت در علم کلام، استمرار همه شئون پیامبر(ص) به جز نبوت، در حق جانشینان اوست. در علم کلام، به روشنی از ولایت فقیه سخن به میان نیامده؛ اما برای ثابت کردن ضرورت و بایستگی امامت، به قاعده لطف تمسک شده است. برخی قاعده لطف را، به گونه‌ای مطرح کرده‌اند که بایستگی امامت را در عصر حضور و ولایت فقیه را در عصر غیبت ثابت می‌کند (سبزواری، ۱۴۲۵ق، ص ۵۰۹).

اصطلاح امام نزد شیعه عبارت است از منصب خاص الهی که از طرف خدای متعال به دوازده نفر که اول آنان امیرالمؤمنین(ع) و آخر آنان حضرت مهدی(ع) است، داده شده و قابل انتقال به دیگری نیست و شرط آن عصمت و از خواص آن علم به غیب که مربوط به ائمه اطهار(ع) است، می‌باشد، اما امام در قرآن کریم و روایات متأثر مفهوم وسیعی دارد و به امامان دوازده‌گانه معصوم(ع) اختصاصی ندارد، مانند: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي» (بقره، ۱۲۴)، «خدا به او گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم، ابراهیم عرض کرد این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا کن، فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید». یا در آیه «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء، ۷۳)، «و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند».

بنابراین، واژه «امام» در قرآن کریم^۲ بر مطلق پیشرو و رهبر است و به معنای خاص، ائمه معصومین(ع) و به معنای عام، بر فقیه جامع‌الشرائط یک اطلاق حقیقی و واقعی است، زیرا پیشوای ملت مسلمان، نمونه برتر و رهبر مکتب است که می‌تواند نمونه‌ای از امام معصوم(ع) باشد (سعیدی مهر، ۱۳۹۳، ص ۱۳۴). در حدیثی از امام حسن عسکری(ع) چنین

۱ - طبق اصل پنجم و اصل یکصد و نهم قانون اساسی.

۲ - «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره، ۱۲۴)، خداوند به ابراهیم فرمود: همانا من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم. گاه نیز پیشوایان کفر و گمراهی (ائمه) نامیده شده‌اند. «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه، ۱۲)، «پس با پیشوایان کفر بیکار کنید».

آمده است: ^۱ «آن کس از فقها که سلطه بر نفس داشته باشد و دین خود را حفظ کند و مخالف هوای نفس باشد و از امر مولای خود (خدا) اطاعت بنماید، بر عموم مردم است که از او تقلید و پیروی کنند و آن نیست مگر بعضی از فقهای شیعه، نه همه آنان». مقام رهبری مخصوص فقهای است که دارای صفات عالیة تزکیه نفس باشند تا بتوانند همچون امامان معصوم (ع) پیشوا و الگوی اسلام و رهبر مکتب بوده و این شایستگی را داشته باشند که دیگران در گفتار، رفتار و اخلاق از آنان تبعیت کنند. این است معنا و مفهوم امامت به معنای عام و منظور از ولایت امامت، همین معناست (خلخال، ۱۴۲۲ق، ص ۵۰۷).

لازم به ذکر است که برای علم کلام و علم فقه تعریف‌هایی از سوی حکماء و متکلمان اسلامی ارائه شده است (ربانی گلپایگانی، ۱۳۷۲، ص ۳۳ - ۳۹)، ولی به قدر جامع در تعریف علم گفته‌اند: علم کلام، علمی است که درباره ذات، صفات و افعال خداوند بحث می‌کند. یا: «علم کلام، علمی است که درباره اصول عقاید دینی به ویژه خداشناسی و توحید بحث می‌کند و با استفاده از روش‌های مختلف استدلال به اثبات آنها و پاسخ‌گویی به شبهات و اعتراضات مخالفان می‌پردازد» (ابراهیم‌زاده آملی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۳). علم فقه، از نظر موضوع به علم کلام نیازمند است، زیرا فقیه انواع تکالیف الهی و وظایف مکلفان را بیان می‌کند. اما اصل تکلیف و حسن و لزوم آن مسئله‌ای می‌باشد که علم کلام عهده‌دار بررسی و اثبات آن است. همچنین منابع و مدارک فقه و علم فقه وابسته به علم کلام است، زیرا مباحثی نظیر حقیقت قرآن و حجیت سند از بحث‌های کلامی بوده، در علم کلام به اثبات می‌رسد (علم‌الهدی، ۱۳۴۶، ج ۱، ص ۱۶۱ - ۱۷۲، ۳۶۱ - ۳۶۲).

ولایت سیاسی به مفهوم اختیارداری اداره کشور و مدیریت سیاسی جامعه، صبغه کلامی دارد و سیره رسول اکرم (ص) و علی (ع)، خود گواه روشنی بر ثبوت چنین ولایتی برای پیامبر (ص) و امام (ع) است. در قرآن از این مقام و ولایت تعبیر به ولی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» (مائده، ۵۵)، یا ولی امر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) شده است. در روایتی از امام رضا (ع) در زمینه فلسفه «ولی امر» چنین آمده است: ^۲ «ما هیچ گروه و ملتی را نمی‌یابیم که بتواند بدون رئیس، رهبر و سرپرستی به حیات خود ادامه دهد. مردم در امور دین و دنیا نیازمند به چنین رهبر و سرپرستی هستند». ناگزیر خداوند حکیم نیز مردم را بدون رهبر و سرپرست به حال خود رها نخواهد کرد. تا به رهبری وی، با دشمنانشان بجنگند و درآمدهای عمومی را توزیع کنند و وحدت و اتحادشان حفظ و اجتماعاتشان برپا گردد و جلوی تعدی و ظلم ظالمان گرفته شود و امنیت مظلومان تأمین گردد (عمید زنجانی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۲۷).

۳- سنخ‌شناسی ولایت فقیه

مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع‌الشرایط است، نه هر کسی که فقه خوانده باشد. فقیه جامع‌الشرایط باید سه ویژگی داشته باشد: «اجتهاد مطلق»، «عدالت مطلق»، «قدرت مدیریت و استعداد رهبری»؛ یعنی از سویی باید اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد و از سوی دیگر در تمام زمینه‌ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کند و از هیچ یک تخطی و تخلف ننماید و نیز استعداد و توانایی مدیریت و کشورداری و لوازم آن را واجد باشد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۷). در نزد شیعه، مسأله ولایت سیاسی که شأنی از شؤون امامت است، فرعی از فروع فقهی نیست، بلکه مسأله‌ای کلامی و درآمیخته با ایمان بوده و عدم اعتقاد به ولایت سیاسی امامان معصوم (ع) به منزله

^۱ - «فأما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه، حافظا لدينه، مخالفا على هواه، مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه و ذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم ...» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۹۴).

^۲ - «انا لا نجد فرقه من الفرق و لا مله من الملل بقوا و عاشورا الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم منه فی امر الدین و الدنیا فلم یجز فی حکمة الحکیم ان یترک الخلق بلا رئیس و هو یعلم انه لا بد لهم منه و لاقوام لهم الا به فقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیهم و یقیم لهم جمعتهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم».

نقصان ایمان قلمداد می‌شود. مفهوم امامت، یعنی ریاست عامه در امور دنیا و دین مسلمین از طریق نیابت از پیامبر(ص) و در اعتقاد امامیه، از راه قاعده و وجوب لطف، نصب امام بر خدای تعالی واجب است. لطف بودن به مصداق آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» بر عقلاء پوشیده نیست (نساء، ۵۹؛ سبزواری، ۱۴۲۵ق، ص ۵۰۹).

محدوده مسئولیت حاکمیت ولایت فقیه در سه حوزه (تقنینی، اجرایی، قضایی) است که فقهای اسلام مسئولیت ولایت فقیه را در حوزه قضائی و تقنینی پذیرفتند و تنها در حوزه اجرایی، برخی از فقهاء ولایت فقیه را مقید به اموری مانند سرپرستی ایتام، صغیران، بی‌سرپرست‌ها و غیره می‌دانند، ولی فقهای دیگر مانند امام خمینی، مسئولیت ولایت فقیه را در امور اجرایی مطلق می‌دانند و بر این عقیده‌اند که اگر رسیدگی بر امور اجرایی ایتام، صغار و غیره، به عهده و تکلیف فقیه جامع‌الشرایط است، رسیدگی به احوال مسلمین به ویژه امنیت آنان و جلوگیری از سلطه کافران بر قوای سه‌گانه در امور داخلی و بین‌المللی به طریق اولی بر عهده فقیه جامع‌الشرایط بوده و فقیه جامع‌الشرایط در پیشگاه خدای بزرگ بنا به ادله عقلی و نقلی باب امر به معروف و نهی از منکر و باب قضاء و غیره مسئول و مکلف است (بروجردی، ۱۴۲۹ق، ج ۳۰، ص ۸).

البته ولایت به ولایت تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. ولایت تکوینی به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خداست. اوست که همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند. خدای متعال مرتبه‌ای از این ولایت را به برخی از بندگانش اعطاء می‌کند. معجزات و کرامات انبیاء و اولیاء(ع) از آثار همین ولایت تکوینی است. ولایت تشریحی، یعنی تشریح و امر و نهی و فرمان دادن در اختیار کسی باشد. همانطور که خدا ربوبیت تشریحی دارد، پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) هم برای اصلاح و اداره جامعه اسلامی حق دارند به اذن الهی به مردم امر و نهی کنند. درباره فقیه نیز در عصر غیبت همین ولایت تشریحی مطرح است، یعنی او می‌تواند و شرعاً حق دارد به مردم امر و نهی کند. در طول تاریخ تشیع هیچ فقیهی یافت نمی‌شود که بگوید فقیه هیچ ولایتی ندارد. آنچه تا حدودی مورد اختلاف فقهاست، مراتب و درجات این ولایت است. امام خمینی معتقد بودند تمام اختیاراتی که ولی معصوم داراست، ولی فقیه نیز همان اختیارات را دارد. مگر اینکه چیزی استثناء شده باشد. ایشان فرموده‌اند: «اصل این است که فقیه دارای شرایط حاکمیت در عصر غیبت، همان اختیارات وسیع معصوم را داشته باشد، مگر آنکه دلیل خاصی داشته باشیم که فلان امر از اختصاصات ولی معصوم است». از جمله جهاد ابتدایی که مشهور بین فقها است که از اختصاصات ولی معصوم می‌باشد. از چنین ولایتی در باب اختیارات ولی فقیه به ولایت مطلقه تعبیر می‌کنند. معنای ولایت مطلقه این نیست که فقیه مجاز است هر کاری خواست، بکند تا موجب شود برخی بگویند: طبق «ولایت مطلقه» فقیه می‌تواند توحید یا یکی از اصول و ضروریات دین را انکار یا متوقف نماید!!! تشریح ولایت فقیه برای حفظ اسلام است. اگر فقیه مجاز به انکار اصول دین باشد، چه چیزی برای دین باقی می‌ماند، تا او وظیفه حفظ و نگهبانی آن را داشته باشد؟! قید «مطلقه» در مقابل نظر کسانی است که معتقدند فقیه فقط در موارد ضروری حق تصرف و دخالت دارد. پس اگر برای زیباسازی شهر نیاز به تخریب خانه‌ای باشد - چون چنین چیزی ضروری نیست - فقیه نمی‌تواند دستور تخریب آن را صادر کند. این فقها به ولایت مقید - نه مطلق - معتقدند، برخلاف معتقدان به ولایت مطلقه فقیه، که تمامی موارد نیاز جامعه اسلامی را - چه اضطراری و چه غیر اضطراری - در قلمرو تصرفات شرعی فقیه می‌دانند (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۶).

در نزد شیعه مسأله ولایت سیاسی که شأنی از شئون امامت است، فرعی از فروع فقهی نیست، بلکه مسأله‌ای کلامی و درآمیخته با ایمان است و عدم اعتقاد به ولایت سیاسی امامان معصوم(ع) به منزله انکار بخشی از دین و نقصان ایمان قلمداد می‌شود (کربلایی پازوکی، ۱۳۸۲، ص ۵). بر اساس بدهات دقیق عقلی، حق حاکمیت و رهبری در زمان غیبت

۱ - «... وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (حشر، ۷).

با فقیه جامع‌الشرایط می‌باشد و بدین ترتیب هدف اسلام از حاکمیت که عبارت است از حفظ دین و مصالح اسلام و مسلمین و استقلال کشور اسلامی، تأمین می‌شود (خلخالی، ۱۴۲۲ق، ص ۲۴۲).

برخی از علما به بیانی دیگر این مسئله را مطرح کرده‌اند، بدین صورت که هر جا که ولایت امام و ولایت معصوم به طور کلی اطلاق می‌شود، همان نفس ولایت خداست و جدائی و بی‌نوئتی بین آن دو، معنی ندارد. ولایتی که آنها دارند، خداوند به عنوان تفویض به آنها نداده است که از خود جدا کرده و به آنها داده باشد؛ یا اینکه خودش ولایتی داشته باشد، و ولایتی را هم مشابه ولایت خود به آنها داده باشد، به این صورت که دو ولایت باشد؛ غایب الامر ولایت خدا بالاتر، و ولایت اینها پایین‌تر، یا به یک اندازه! نه، اینطور نیست، زیرا لازمه‌اش تعدد است، و در عالم توحید تعدد نیست، إعطا به معنی جدا کردن نیست، تفویض نیست، تسلیم به معنی واگذاری نیست، استقلال نیست. بنابراین، آن ولایتی که به اینها داده شده است، به عنوان ظهور و تجلی است. یعنی همان ولایت خداست که در اینها ظهور و جلوه کرده است. چیزی که در چیزی تجلی کند، خودش در او ظهور می‌کند و نمایان می‌شود. حال اگر پروردگار در موجودی تجلی کرد، این موجود خدا را نشان می‌دهد به تمام معنی؛ و نمی‌شود غیر خدا را نشان بدهد؛ چون یک تجلی و یک ظهور است. نه اینکه آن شیء دارای استقلال و شخصیت و انانیت و نفسانیت باشد. فرض کمال معصومین(ع) نیز به همین نحو می‌باشد، که دارای مقام هو هویت‌اند؛ و در عالم وحدت و لائیت، یک ولایت بیشتر نیست که آن هم اختصاص به خدا دارد، و در این ظروف تجلی و ظهور پیدا کرده است. بنابراین، آنها خدا را نشان می‌دهند، و خدا امر به گناه نمی‌کند، «إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ»، «خدا امر به فحشاء نمی‌کند»، «وَيَهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبُغْيِ»، «و از فحشاء و منکرات و بغی و ستم نهی می‌کند»، «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ»، «بگو پروردگار من، امر به قسط می‌کند». بنابراین، وجود پیغمبر و ائمه(ع)، حتماً خیر تراوش می‌کند؛ نه شر (تهرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۹۵).

اطلاق در این جا ربطی به اطلاق در علم اصول با جاری کردن مقدمات حکمت ندارد؛ چرا که در علم اصول بحث می‌شود که اگر مخاطب به چیزی امر کرد و مقدمات حکمت جاری شد، باید به اطلاق قول وی أخذ کرد. به طور مثال، اگر متکلم به ادای نمازی دستور دهد، می‌توان با جاری شدن مقدمات حکمت، مطلق نماز را اتیان نمود؛ در صورتی که در این جا، غرض از قید «اطلاق» در ولایت مطلقه فقیه، این نیست که شارع دستوری داده باشد، و با اجرای مقدمات حکمت به اطلاق آن أخذ کنیم. غرض از ولایت مطلقه فقیه اعمال ولایت با ملاک «مصلحت» به عنوان یکی از احکام اولیه‌ای است که بر دیگر احکام اولیه تقدم دارد (حقیقت، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۴۸).

مراد از ولایت مطلقه فقیه جامع‌الشرایط این است که دین حنیف اسلام که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد، دین حکومت و اداره امور جامعه است، لذا همه طبقات جامعه اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعه اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و وسائل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحله اجرا ممکن است با مطامع، منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد، حاکم مسلمانان پس از اینکه وظیفه خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید. تصمیمات و اختیارات ولی فقیه در مواردی که مربوط به مصالح عمومی اسلام و مسلمین است، در صورت تعارض با اراده و اختیار آحاد مردم، بر اختیارات و تصمیمات آحاد امت مقدم و حاکم است (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶). آنچه در روایات از رسول اکرم(ص) و امیرالمؤمنین(ع) به لفظ قضی یا به لفظ حکم، یا امر آمده است، مراد از آنها بیان حکم مولوی از طرف آن حضرت است، نه بیان حکم کلی الهی، «بما انه مبلغ عن الله اذ لیس للنبی حکم و قضاء بالنسبة الی الاحکام الکلیه»، یعنی پیامبر نمی‌تواند خود حکمی و قضایی نسبت به احکام الهی داشته باشد، زیرا احکام وی در این صورت حقیقتاً حکم خداوند هستند، بلکه بعضی از احکام که در آنها کلمه قال رسول الله(ص) یا قال امیرالمؤمنین(ع) آمده است نیز به قرینه مقام، ظهور در احکام سلطانی دارند. امام خمینی این مطلب را می‌خواهد اثبات

نماید که رسول اکرم(ص) و اوصیاء آن حضرت دارای اختیاراتی هستند که می‌توانند بر اساس آنها عمل نمایند و هر امری را که برای حکومت اسلامی ضروری و یا مصلحت می‌دانند، به مورد اجراء گذارند. بدیهی است که فقها در زمان غیبت بر اساس ولایت مطلقه‌ای که ایشان قائل هستند، می‌توانند در صورتی که زمام امور را در دست گیرند، از اختیارات حکومتی خود استفاده نمایند (شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۴۹).

ولایتی را که رسول اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) داشتند، بعد از غیبت نیز فقیه عادل هم دارد، برای هیچ کس این توهم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه معصومین(ع) و رسول اکرم(ص) است. البته فضائل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همه عالم بوده و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیاده‌ی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی را که حضرت رسول(ص) و دیگر ائمه(ع) در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است، اما شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است، زیرا اینجا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت» یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه اینکه برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست، بلکه وظیفه‌ای خطیر است. «ولایت فقیه» از امور اعتباری عقلایی است و واقعیتی جز جعل ندارد، مانند جعل (قرار دادن و تعیین) قیّم برای صغار. قیّم ملت با قیّم صغار از لحاظ وظیفه و موقعیت هیچ فرقی ندارد. مثل این است که امام(ع) کسی را برای حضانت، حکومت، یا منصبی از مناصب، تعیین کند (امام خمینی، ۱۴۲۳ق، ص ۵۱).

راه اثبات ولایت فقیه، همان طرق عقلانی است. همانطور که ولایت فقیه در مقام ثبوت دارای شرایط خاصی است که بدون آن شرایط اصل ولایت محقق نمی‌گردد؛ در مقام اثبات هم دارای موازین و طرقی است که بدون رعایت آنها ولایت ثابت نمی‌شود. از جمله اینکه، شارع مقدّس از جهت آراء اکثریت، هیچ راهی برای آن مقرر نفرموده است، زیرا همان‌طور که شارع مقدّس می‌تواند اصل چیزی را به دست خود جعل کند، راه وصول به آن را هم او باید جعل نماید، یعنی همان‌طور که اصل هر چیز به جعل شارع است، طریق موصل به آن چیز هم بدست اوست، و اینکه آراء اکثریت را طریق موصل به سوی این حقیقت قرار نداده است، بر همین اساس است که پیغمبر را هم که مبعوث فرموده است، راه وصول به آن را آراء اکثریت مردم قرار نداده است و در ولایت فقیه، ولو اینکه عنوان انتصاب الهی به معنی اولی که در امامت است، نمی‌باشد، ولی در اینجا هم شارع مقدّس آراء اکثریت را طریق قرار نداده، بلکه طریق را منحصر در تشخیص اهل خبره دانسته است (تهرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۲۱۰). دلیل عقلی، تخصیص‌بردار نیست و در صورت صحّت، تمام ملازمات عقلی خود را ثابت می‌کند، بنابراین، اگر ضرورت وجود رهبری را در عصر غیبت از باب قاعده لطف ثابت کردیم، ضرورت رهبری کسی ثابت می‌شود که شبیه‌ترین فرد به امام معصوم است با تمامی اختیاراتی که معصوم(ع) در اداره جامعه اسلامی دارد و این، لازمه لطف کامل و شایسته مقام الهی و برآورنده رحمت الهی است. به مقتضای حکمت و لطف الهی، نصب امام و والی بر عباد واجب است، بر امام(ع) نیز واجب است در شهرها و زمان‌هایی که حضور ندارد، کسی را به عنوان جانشین خود تعیین کند و آیه شریفه^۱ «وواعدنا موسی...» نیز این امر را تصدیق می‌کند و علت آن نیز این است که واگذاشتن مردم بدون رهبری بر خداوند قبیح است. اثبات ولایت فقیه از طریق صفت حکمت خداوندی (که صفت فعل او است)، آن را جزء مسائل کلامی قرار می‌دهد، زیرا متکفّل بحث از عوارض فعل خداوند، علم کلام است (کربلائی پازوکی، ۱۳۸۲، ص ۱).

۱- «وواعدنا موسی ثلاثین لیلۃ واثمناها بعشر فتم میقات ربّه أربعین لیلۃ وقال موسی لأنیّه هارون الخلفنی فی قومی وأصلح ولا تتبع سبیل المفسدین» (اعراف، ۱۴۲).

۴- آثار فقهی کلامی بودن ولایت فقیه

معیار در مسأله فقهی و یا کلامی بودن، آن است که هر مسأله‌ای که موضوع آن مربوط به فعل و ذات خداوند باشد، از مسائل علم کلام خواهد بود و هر مسأله‌ای که موضوع آن فعل مکلف به لحاظ ائصاف به یکی از احکام خمسۀ تکلیفی باشد، مربوط به علم فقه است. ویژگی مسأله کلامی به عقلی بودن آن بوده و مسأله فقهی مسأله‌ای است که از طریق ادله نقلی و بدون استمداد از دلیل عقلی به اثبات می‌رسد. شأن علم کلام دفاع از عقاید دینی و پاسخ‌گویی به شبهات می‌باشد و استناد به ادله عقلی برای مخالفین مؤثرتر و قابل قبول‌تر است، لذا در علم کلام بیشتر از ادله عقلی استفاده می‌شود (هادوی، ۱۳۷۷، ص ۲۴). بر اساس تفکر شیعه، بیعت با پیامبر (ص) یا امام (ع) یا نایب او یک وظیفه و واجب عقلی است، و شرط تحقق ولایت برای آنها نیست، زیرا مقام ولایت جزو مناصب مجعوله الهیه است و هیچ‌گونه حالت انتظاری از نظر جعل الهی در آن وجود ندارد. ثقل بحث مسأله ولایت فقیه مبنا و دلیل مشروعیت ولایت فقیه است که بررسی بحث مشروعیت فقط در علم کلام و به نوعی به اصول دین و بحث توحید و فعل الهی بازگشت دارد، متصور است، و به اعتقاد به توحید و فعل الهی که از اصول و پایه‌های دین است، مربوط می‌شود و به مسائل و فروع فقهی ربطی پیدا نمی‌کند. روی این مبنا آثاری نیز از جنبه‌های گوناگون بر اساس مکتب تشیع مترتب می‌شود از جمله:

۴-۱- اخذ ولایت شرعی

باتوجه به لوازم معنای ولایت فقیه که به معنای اعم و اخص قابل تقسیم است. ولایت شرعی فقیه به توجه به فقهی بودن ولایت فقیه که در فقه مطرح است و از فروع فقهی و از احکام تکلیفی است. ولیکن با توجه به کلامی بودن آن معنای اخص که همان ولایت سیاسی است را هم شامل می‌شود. ولی فقیه منشاء مشروعیت نظام است و همه نهادهای حکومت، از جمله قوای سه‌گانه و قوانین کشور با تفیذ وی مشروعیت می‌یابند (مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۱-۱۲). پذیرفتن ولایت فقیه، شرط تنجز تکلیف رهبری، بر عهده اوست، نه شرط جعل ولایت برای او؛ زیرا ولایت، خدادادی و مجعوله الهی است، نه مردمی و مردم تنها قدرت عمل به «ولایت فقیه» می‌دهند و اگر خود توانست، باید قدرت را به دست بیاورد. ولی فقیه ولایتش را از خدا می‌گیرد، از قداست ویژه‌ای در جامعه برخوردار است و هیچ‌گاه نمی‌توان او را با سایر دولت‌مردان و افراد جامعه در یک ردیف قرار داد. اساساً قداست وی تضمین‌کننده بقای نظام اسلامی دانسته شده است (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۸۱). ولایتی که به ولایت فقیه داده شده است به عنوان ظهور و تجلی است. یعنی همان ولایت خداست که در اینها ظهور و جلوه کرده و تفویض نیست (تهرانی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۹۵).

۴-۲- مولی علیهم

با توجه به فقهی بودن بحث ولایت فقیه، مولی علیهم، افراد ناتوان و محجور هستند که نمی‌توانند تصدی امورات خودشان را برعهده بگیرند. در حالی که براساس کلامی بودن، ولایت شرعی فقیه، ولایت بر افراد رشید و توانمند و صاحب نظر و رأی دارد. ولایت سیاسی فقیه که ولایت بر فرزندان و امت رشید و فهیم اسلامی است، حکومت فقیه عادل و دین‌شناس حکم شرعی تعبدی است که مورد تأیید عقل نیز می‌باشد، و در تعیین مصداق آن، روش عقلانی وجود دارد. ولایت فقیه در رهبری جامعه اسلامی و اداره امور اجتماعی ملت اسلامی در هر عصر و زمان از ارکان مذهب حقه اثنی عشری است که ریشه در اصل امامت دارد (امام خمینی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۳۶). پذیرفتن ولایت فقیه بر مردم یک وظیفه حتمی و عقلی است، نه شرط اختیاری ولایت؛ زیرا پذیرفتن حکومت الهی بر عموم لازم است و اطاعت از آن واجب. براساس کلامی بودن، ولایت فقیه فراگیر است و همه مردم را شامل می‌شود، از هر جنس، رنگ، نژاد، ملیت، دین و مذهب. این ولایت محدود به مرزهای جغرافیایی نیست (مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۶-۲۴) و همه مردم جهان (نه فقط مسلمانان یا شیعیان) موظف به اطاعت از ولی هستند. انتخاب «رهبر» برای اداره کشور

هیچ‌گونه منافاتی با تبعیت بقیه فقها از او در جهت مزبور ندارد، چنانچه در این زمان که انقلاب اسلامی در ایران پایه‌گذاری شده، این مطلب نیز عملی است و در دوران‌های گذشته که زعامت نسبی شیعه به دست یکی از مراجع بزرگ بود، بقیه فقها در امور اجتماعی و سیاسی تا آنجا که به مرجع تقلید ارتباط پیدا می‌کرد، از او تبعیت می‌کردند و تبعیت فقها از «میرزای شیرازی» در تحریم تنباکو و از «میرزا محمدتقی شیرازی» در حکم جهاد و استقلال عراق، از شواهد این مدعا است و حرمت نقض حکم حاکم شرع هرچند از طرف حاکم دیگر (فقیه) نیز مدعا می‌کند، زیرا ملاک لزوم حفظ نظم در حکم و حکومت یکسان جاری است (خلخالی، ۱۴۲۲ق، ص ۵۸۰). ولایت فقیه عادل بر مردم، مادام‌العمر (مادام‌الوصف بودن) است و به زمان معینی محدود نمی‌شود، تا زمانی که وی شرایط لازمه از جمله فقاقت و عدالت را دارا است، ولایت وی استمرار دارد (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۶۸؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۷۴-۷۲). بدین جهت، اوامر «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹) حمل بر ارشاد شده است، نه مولویت، یعنی ارشاد به حکم عقل، نه الزام شرعی، زیرا عقل مستقل است که اطاعت از خدا و پیامبر و ولی امر پس از جعل مقام رسالت و ولایت برای این دو واجب و یک وظیفه حتمی است. لزوم اطاعت از ولایت فقیه در مکتب تشیع به صورت مطلق است، نه مشروط به بیعت. بنابراین، هیچ‌گونه نیازی به استدلال به ادله نقلیه در این زمینه نیست، مانند آیه کریمه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱). این که بیعت یکی از عقود اجتماعی است که به حکم آیه کریمه همچون عقود و قراردادهای شخصی لازم الوفاء باشد و مانند احادیث «المسلمون عند شروطهم أَلَّا كَلَّ شَرَطَ خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَجُوزُ» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۳۵۳)، وجوب عمل به شرط را واجب می‌داند، تحت عنوان اینکه پذیرش ولایت فقیه را از عقود اجتماعی و یا شرط واجب‌العمل بدانیم، نیست. و نیازی به استدلال به احادیثی که دلالت بر حرمت نقض بیعت می‌کند، نمی‌باشد، زیرا استدلال به ادله مزبوره در صورتی صحیح است که «ولایت ولی امر» به سبب عقد بیعت و یا شرط تبعیت از او به وجود بیاید، نه با نصب الهی و از طریق دلیل مستقل و ولایت در حکومت اسلامی که یک منصب الهی است، نه مردمی و نیاز به عقد بیعت ندارد. علاوه بر آنکه آیه کریمه و یا ادله لزوم وفای به شرط مشرع نیست، بلکه در موارد مشروع عمل می‌کند، یعنی آیه کریمه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یا حدیث «المسلمون عند شروطهم» شیء نامشروع را مشروع نمی‌کند، بلکه در مواردی که عقد و یا شرط بر شیء مشروع پیاده شد، لازم الوفاء است، بنابراین، اگر کسی ولایت اجرای حدود، قضاوت، زعامت و امثال آن را نداشته باشد، بیعت با او در زمینه‌های فوق هیچ اثری ندارد و ولایت‌های مزبور را به او نمی‌تواند بدهد و عقد و شرط، محلل حرام نیست (خلخالی، ۱۴۲۲ق، ص ۶۲۲).

۴-۳- محدوده اختیارات

با توجه به فقهی بودن ولایت فقیه، محدوده اختیارات محدود است. بحث اطلاق در ولایت فقیه مختص به علم فقه است و در عرفان و علوم سیاسی مطرح نیست، ولیکن با توجه به کلامی بودن آن اختیارات ولایت فقیه محدود نیست و مطلقه بودن اختیارات ولایت فقیه معقول است. گستره ولایت و سرپرستی ولایت فقیه بر اساس کلامی بودن مسأله را علاوه بر افتاء، قضاوت، سرپرستی امور حسبه و اداره برخی شئون مسلمانان، می‌توان به زمامداری، حکومت و سرپرستی همه شئون جامعه اسلامی تعمیم داد. چنانچه در راستای همین تعمیم، امام خمینی، با استفاده از ادله عقلی و نقلی تبیین کردند که کمال انسانی و سعادت دنیا و آخرت در گرو عمل فراگیر به کتاب و سنت و اجرای احکام و قوانین الهی بوده و عمل و اجرا نیز مستلزم تشکیل حکومت اسلامی است، توکی و زمامداری این حکومت در زمان غیبت نیز تنها، برای فقیه جامع‌الشرایط و توانا برای اداره جامعه ثابت بوده و سرانجام، بر فقیهان لازم است که زمینه برپایی این حکومت و برخی شرایط تشکیل آن را فراهم نمایند (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۷). یک سلسله احکام فقهی که مسئول خاصی در جامعه ندارد و طبعاً بر عهده سازمان‌هایی است که وابسته به حکومت‌اند، مثلاً تأمین امنیت داخلی و حفظ اموال و نفوس مردم و انجام «امور حسبه» و نظارت بر امور ایتمام و رعیت و قُصَر و نظم شوارع و بازارها و نظارت بر نرخ‌ها، همه از اموری است که در فقه اسلامی احکامی برای آن ذکر شده است. این امور چیزی

نیست که به وسیله خود مردم و به صورت خودجوش انجام پذیرد، بلکه اجرای آنها در هر جامعه‌ای بدون نظارت حکومت میسر نیست (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ق، ص ۵۴۲). ولایت فقیه بدین معناست که فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت، صلاحیت اجرای همه حدود الهی را دارد، به گونه‌ای که مدیریت و ولایت او محدود به اجرای برخی از احکام نیست (جوادی آملی، ۱۳۷۸، ص ۶۴۶).

۴-۴- انتخابی و انتصابی بودن منصب

از منظر فقهی بودن است که نظریه انتخابی بودن ولایت فقیه مطرح می‌شود. ولی اصل انتصاب ولایت فقیه که مبنای شرعی دارد، بحث کلامی است و مطلقه بودن اختیارات و مسئولیت ولایت فقیه در این جنبه مقبول و معقول است. مقام ولایت فقیه که بدون انشاء تحقق نمی‌یابد، تفاوت در این است که انشاء این مقام، ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم. مکتب‌های توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند و اگر مردم در آن نقش داشته باشند، باز باید به اذن خدا باشد و مکتب‌های الحادی آن را صرفاً از سوی مردم می‌پندارند. لازمه ولایت فقیه به مفهوم خبری این است که پاسخ صحیحی به مخالفان داده نشود که گفته‌اند طراحان ولایت فقیه می‌گویند: مردم محجورند و غیره؛ مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند، در تمام سلسله مراتب حکومت است، یا صرف اجازه و اذن مردم؟ مسلم است آنچه با دیدگاه‌های الهی سازگار می‌باشد، اولی است، نه دومی (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۵۹).

اثر انتخاب و بیعت، پیدایش دو مسئولیت متقابل در طرفین انتخاب و یا بیعت است، به این معنا که منتخب، مسئول است کاملاً رعایت خواسته‌های انتخاب‌کنندگان را از هر جهت بنماید و با ایشان به عدالت رفتار کند و از انجام این مسئولیت شانه خالی نکند. اما مسئولیت انتخاب‌کنندگان طبق پیمان، این است که از او اطاعت کنند. براساس مبنای انتصاب، هر چند مشروعیت فقیه از جانب خداوند و از طریق معصومین است، ولیکن رأی مردم در کارآمد کردن حکومت ولی فقیه نقش اساسی دارد (کربلانی پازوکی، ۱۳۸۲، ص ۵). سرپرست جامعه سمت خود را از مردم دریافت کند تا کارهای آنان را براساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد، وکیل آنان خواهد بود و چنین حکومتی، حکومت وکالتی است، ولی اگر حاکم اسلامی سمت خود را از خداوند و اولیاء او یعنی پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) دریافت نموده باشد، منصوب از سوی آن بزرگان و سرپرست و ولی جامعه خواهد بود و چنین حکومتی، حکومت ولایتی است. مردم مبدأ قابل امر حکومت‌اند، نه مبدأ فاعلی آن، صاحب اختیار آن امر نخواهند بود تا زمامدار آن باشند و با تبادل نظر همدیگر آن را انشاء کنند و بیافرینند (جوادی آملی، ۱۳۶۸، ص ۱۷۷). ولی فقیه در اعمال ولایت، استقلال دارد و لازم نیست در این زمینه، اجازه و رضایت کسی (از جمله مردم) را کسب نماید. اقتضای ولایت آن است که مردم در اعمال ولایت توسط فقیه، هیچ‌گونه حق و اختیاری ندارند، بلکه بر آنان واجب است که از حکم ولی مطلع شوند و از آن تبعیت نمایند. مردم به عنوان موکلی علیهم در همه شئون کلان سیاسی و امور عمومی و مسائل اجتماعی مرتبط با حکومت، بویژه در ترسیم خطوط کلی آن، ناتوان از تصدی و فاقد اهلیت در تدبیر امور یاد شده هستند (همان، ص ۱۶۰).

۵- نتیجه‌گیری

با عنایت به این که فقیهان بحث ولایت فقیه را گاه از جنبه فقهی که نیازمند استدلالات نقلی و گاه کلامی که استناد به دلیل عقلی و ذیل ادله عقلی از منابع نقلی بهره برده‌اند، به همین جهت بحث ولایت فقیه را اگر از طریق فقهی وارد شویم، اشکالات آن زیاد است، ولی اگر از طرق کلامی و علم کلام باشد، در این صورت دو راه متصور است:
راه اول: اشکالات روایات متأثر در این زمینه را بدانیم و پاسخ‌های متناسب با اشکالات را بیابیم، که این راه عالمانه است.

راه دوم: در کنار رویکرد فقهی، رویکرد کلامی هم داشته باشد. بنابر این، اگر بیان می‌شود که بحث ولایت فقیه کلامی و عقلی است، از دایره فقه خارج نمی‌شود، زیرا عقل یکی از منابع استنباط است. دلیل عقل، دلیلی مشترک است که در فقه و کلام پر کاربرد است.

بر فقهی کلامی بودن ولایت فقیه آثاری مترتب است که به شرح ذیل می‌باشد:

- از نظر أخذ ولایت شرعی پذیرفتن ولایت فقیه، شرط تنجز تکلیف رهبری، بر عهده اوست، نه شرط جعل ولایت برای او؛ زیرا ولایت، خدادادی و مجعول الهی است، نه مردمی و مردم تنها قدرت عمل به «ولایت فقیه» می‌دهند.
- محدوده مسئولیت حاکمیت ولایت فقیه در سه حوزه (تقنینی، اجرایی، قضایی) است که فقهای اسلام، و مسئولیت ولایت فقیه را در حوزه قضائی و تقنینی پذیرفتند و تنها در حوزه اجرائی، فقهای همانند امام خمینی، مسئولیت ولایت فقیه را مطلق می‌دانند. با توجه به فقهی بودن ولایت فقیه، محدوده اختیارات محدود است. بحث اطلاق در ولایت فقیه مختص به علم فقه بوده و در عرفان و علوم سیاسی مطرح نیست. ولیکن با توجه به کلامی بودن آن، اختیارات ولایت فقیه محدود نیست و مطلقه بودن اختیارات ولایت فقیه معقول است. گستره ولایت و سرپرستی ولایت فقیه بر اساس کلامی بودن مسأله را علاوه بر افتاء، قضاوت، سرپرستی امور حسبه و اداره برخی شئون مسلمانان، می‌توان به زمامداری، حکومت و سرپرستی همه شئون جامعه اسلامی تعمیم داد.
- از نظر مولی علیهم با توجه به فقهی بودن بحث ولایت فقیه، مولی علیهم، افراد ناتوان و محجور هستند که نمی‌توانند تصدی امورات خودشان را برعهده بگیرند. در حالی که براساس کلامی بودن، ولایت شرعی فقیه، ولایت برای افراد رشید و توانمند و صاحب نظر و رأی دارد. ولایت سیاسی فقیه که ولایت بر فرزندان، امت رشید و فهیم اسلامی است، پذیرفتن ولایت فقیه بر مردم یک وظیفه حتمی و عقلی است، نه شرط اختیاری ولایت؛ زیرا پذیرفتن حکومت الهی بر عموم لازم است و اطاعت از آن واجب. براساس کلامی بودن، ولایت فقیه، فراگیر است و همه مردم را شامل می‌شود، از هر جنس، رنگ، نژاد، ملیت، دین و مذهب. این ولایت محدود به مرزهای جغرافیایی نیست.
- از نظر انتخابی و فقهی بودن ولایت فقیه، اگر رهبر جامعه سمت خود را از مردم دریافت کند تا کارهای آنان را براساس مصلحت و رأی خودشان انجام دهد، وکیل آنان خواهد بود و چنین حکومتی، حکومت وکالتی است و مسئولیت او محدود است؛ ولی براساس انتصابی و کلامی بودن، حاکم اسلامی سمت خود را از خداوند و پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) دریافت کرده باشد، چنین حکومتی، حکومت ولایتی است. در حکومتی که بر اساس ولایت است، فقیه جامع الشرایط نایب امام عصر(عج) و عهده‌دار همه شئون اجتماعی آن حضرت می‌باشد.
- اصل تمایز دو وجه کلامی و فقهی بودن مسأله ولایت فقیه، به معیار موضوع در تمایز علوم برگشت دارد. هر مسأله‌ای که موضوعش فعل خدا باشد، کلامی، و هر مسأله‌ای که به فعل مکلف مربوط باشد، فقهی است. از طرفی می‌دانیم وجوب و ضرورت تعیین ولایت فقیه از جانب خداوند است، بنابراین، ولایت فقیه کلامی است. اثر عمیق کلامی دانستن مسأله ولایت فقیه، به نوعی به مبحث اصول دین و با اعتقاد به توحید و پذیرش ولایت فقیه در عصر غیبت و ایمان به آن، به اعتقاد مکلف مربوط می‌شود و به مسائل فقهی ربطی پیدا نمی‌کند.

قرآن کریم.

۱. ابراهیم‌زاده آملی، عبدالله (۱۳۸۹). جایگاه و نقش علم کلام و متکلمان در اسلام. آیین حکمت، شماره ۴.
۲. ابو حییب، سعدی (۱۴۰۸ق). القاموس الفقہی لغہ و اصطلاحا. دمشق: دارالفکر، چاپ دوم.
۳. بروجردی، حسین (۱۴۲۹ق). منابع فقہ شیعه. ترجمه مهدی حسینیان قمی، ج ۳۰.
۴. پیشه‌فرد، مصطفی جعفر (۱۳۸۸). درآمدی بر فقہ مقارن. بی‌جا: معاونت امور روحانیت بعثه مقام معظم رهبری.
۵. تهرانی، سید محمدحسین (۱۴۲۱ق). ولایت فقیه در حکومت اسلام. مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، چاپ دوم. ج ۱، ۳.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). ولایت فقیه، ولایت فقاہت و عدالت. قم: مرکز نشر اسراء.
۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۷). نسبت دین و دنیا. قم: مرکز نشر اسراء.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۶۸). پیرامون وحی و رهبری. تهران: انتشارات الزهراء.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). تاج اللغه و صحاح العربیہ. بیروت: دار العلم للملایین، ج ۶.
۱۰. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسایل الشیعه إلى التحصیل مسائل الشریعه. قم: مؤسسه آل‌البتیت، ج ۱۸، ۱۲.
۱۱. حقیقت، سید صادق (۱۳۷۷). بررسی و نقد نظریه‌های دولت در فقہ شیعه. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ج ۷.
۱۲. خامنه‌ای، سید علی (۱۴۱۸ق). قرارداد ترک مخاصمه و آتش‌بس. قم: مؤسسه دائره المعارف فقہ اسلامی بر مذهب اهل بیت.
۱۳. خلخالی، سید محمد مهدی (۱۴۲۲ق). حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه. ترجمه جعفر الهادی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۱۴. خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۳). صحیفه نور. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۳ق). ولایت فقیه. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوازدهم.
۱۶. خمینی، سید روح‌الله (۱۴۲۴ق). توضیح المسائل. قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ هشتم، ج ۱.
۱۷. ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۷۲). مدخل و درآمد علم کلام. قم: نشر مؤلف.
۱۸. زنجانی، عباس‌علی (۱۴۲۱ق). فقہ سیاسی. تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ج ۲.
۱۹. سبزواری، مولی هادی بن مهدی (۱۴۲۵ق). اسرار الحکم فی المفتح و المختتم. قم: انتشارات مطبوعات دینی.
۲۰. سعیدی مهر، محمد (۱۳۹۳). آموزش کلام اسلامی. بی‌جا: مؤسسه فرهنگی طه، چاپ پانزدهم.
۲۱. شاهرودی، محمد ابراهیم (۱۳۷۲). ادوار فقہ و کیفیت بیان آن. تهران: کیهان.
۲۲. شوشتری، سید محمدحسن (۱۴۲۷ق). دیدگاه‌های نو در حقوق. تهران: نشر میزان، چاپ دوم، ج ۱.
۲۳. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۹ق). من لا یحضره الفقیه. ترجمه علی اکبر غفاری. تهران: نشر صدوق، ج ۴.
۲۴. علم الهدی، ابوالقاسم علی بن حسین (۱۳۴۶). الذریعه الی اصول الشیعه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۲۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ق). کتاب العین. قم: نشر هجرت، چاپ دوم، ج ۸.
۲۶. قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ق). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ ششم، ج ۷.
۲۷. کربلائی پازوکی، علی (۱۳۸۲). ولایت مطلقه مسأله‌ای کلامی یا فقهی؟. فقه، شماره ۳۵.
۲۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۸). پرسش‌ها و پاسخ‌ها: ولایت فقیه و خبرگان. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ ششم، ج ۱-۲.
۲۹. مصباح، محمدتقی (۱۳۹۰). نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۳۰. مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). مجموعه آثار. قم: انتشارات صدرا، ج ۲.
۳۱. معرفت، محمدهادی (۱۳۷۷). ولایت فقیه. قم: مؤسسه التمهید.
۳۲. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). المقنعه. قم: کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
۳۳. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق). دائرةالمعارف فقه مقارن. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب.
۳۴. منصور، جهانگیر (۱۳۷۷). قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ پنجم.
۳۵. مومن قمی، محمد (۱۴۲۸ق). الولایه الهیه الاسلامیه او الحکومه الاسلامیه. قم: جامعه مدرسین، ج ۱.
۳۶. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ق). کلمات سدیدیه فی مسائل جدیدیه. قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۳۷. هادوی، مهدی (۱۳۷۷). مبانی کلامی اجتهاد. قم: مؤسسه فرهنگی خانه خرداد.